

## بخش پایانی فصل یک کتاب هژمونی فریب

### فرقه منافقین و آغاز دوباره ترورها

بعد از شکست سازمان مجاهدین خلق در صحنه سیاسی ایران و بی‌نتیجه بودن ترورهای این سازمان در ابتدای دهه ۶۰، مجاهدین تصمیم گرفتند مبارزه با انقلاب ایران را از طریق همدستی با صدام در جنگ علیه ایران ادامه بدهند؛ فرصتی که با قطع‌نامه ۵۹۸ به پایان رسید. عملیات مرصاد یا به قول رجوی فروغ جاویدان، آخرین و بزرگترین ضربه‌ای بود که با اشتباه مسعود رجوی بر پیکر سازمان وارد شد.

نزدیک به ۳ هزار کشته در این عملیات دیگر سازمان را وارد بحرانی جدید کرده بود، بحرانی که ناامیدی و سرخوردگی و به تبع آن ریزش اعضای سازمان را در پی داشت.

رجوی دیگر مجبور بود همه توان خود را صرف جلوگیری از فروپاشی تشکیلات کند، وی اعتقاد داشت یک شوک که همه حواس اعضا را به خود جلب کند، می‌تواند سازمانش را از این وضعیت نجات دهد.

انقلاب ایدئولوژیک راه‌کار رجوی برای فرار از این بحران بود، او تقصیر شکست در عملیات مرصاد را بر گردن اعضا انداخت و اینگونه عنوان کرد که علت گرفتاری اعضا در تنگه چهارزبر گرفتاری آنها در تنگه‌های ذهنی بوده است. مسعود ادعا کرد که اگر نیروها فقط به رهبری سازمان فکر می‌کردند و نه به علایق عاطفی از قبیل همسر و فرزند، حتماً پیروز می‌شدند.

این ادعای رجوی که به قول خودش تنگه و توحید نام گرفت و در پاییز ۶۷ اتفاق افتاد، مرحله سوم از بازی‌ای بود که وی در بهار ۶۴ کلید زده بود.

مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک هم درست زمانی صورت گرفت که شکستهای سنگین و تعویق وعده‌های سازمان جهت سقوط جمهوری اسلامی، تشکیلات را به سمت ریزش نیرو و نارضایتی اعضا پیش می‌برد.

فرانسه، پاریس، ۱۳۶۴؛ ناگهان اعلام شد که مریم قجر عضدانلو (همسر مهدی ابریشمی) به مقام همدردی مسئول اول سازمان (مسعود رجوی) ارتقاء پیدا کرده، از همسر خود جدا شده و با مسعود رجوی ازدواج کرده است. رجوی این اتفاق را «انقلاب نوین ایدئولوژیک مجاهدین» نامید.

هر چند روابط پنهانی مریم عضدانلو با مسعود رجوی که پیش از آن به عنوان رئیس دفتر رجوی در پاریس فعالیت می‌کرد، تا حدی افشا شده بود، اما کمتر کسی تصور می‌کرد که مسعود رجوی دست به همچنین اقدامی بزند.

این اتفاق شروعی بود برای سازمان که هرگاه رجوی در بحران گیر می‌کرد مرحله دیگری از این انقلاب را اجرا کند. رجوی در مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک همه نیروهای منتقد و زاویه‌دار سازمان را که او نیروهای مسئله‌دار می‌نامید، خلع رده کرد و مسئولیت‌ها را به دختران و زنان سازمان سپرد.

بعد از بازی روانی مسعود تحت عنوان تنگه و توحید که در واقع همان انقلاب ایدئولوژیک سوم بود، مرحله چهارم پس از گذشت مدت کوتاهی انجام گرفت، این مرحله انقلاب طلاق نام داشت؛ اتفاقی که اوج نقض حقوقی انسانی در تشکیلات مجاهدین بود.

رجوی احساس می کرد که تنها در دوران محفل ها و حریم خانواده است که سازمان بر اعضا کنترل ندارد، از این رو در یک نشست عمومی، ضمن طرح مسئله " فرد و جنسیت " تعلقات خانوادگی را سد پیروزی نامید و از همه خواست که حلقه های ازدواج شان را در یک سینی که به دست گرفته بود بریزند. از این پس زن و شوهرها را مجبور می کردند که در مقابل هم قرار گیرند و به یکدیگر دشنام دهند، از آن به بعد طلاق های دسته جمعی دامن همه افراد سازمان را گرفت و دیگر همه مسئولیتها به زنان سپرده شد.

بعد از پایان جنگ ایران و عراق، مجاهدین خلق که آینده خود را بر سر این جنگ قمار کرده بودند، دوباره در موضع انفعال قرار گرفتند. تحلیل های غلط، شکست های مکرر سیاسی، بی عملی و عدم نتیجه گیری برای چندمین بار گروهک رجوی را وارد بحران های درونی کرد. رجوی که می ترسید به دست فراموشی سپرده شود، تصمیم به آغاز دوباره اقدامات تروریستی در داخل ایران گرفت.

سالهای میانی دهه ۷۰، تیم های سازمان از عراق به داخل کشور اعزام شدند تا در تهران و برخی شهرستان های غربی، اهدافی از پیش تعیین شده را هدف خمپاره قرار دهند.

اقدامی که بازگشت دوباره گروهک رجوی به تروریسم را نشان می داد؛ مجاهدین فقط می خواستند ثابت کنند که همچنان زنده اند! هدف قرار دادن چند مکان مخروبه و خالی از سکنه در حالی که هیچ گونه خسارت جانی نداشته و خسارت مالی آن نیز ناچیز بود، دستاورد سازمان از این تهاجم تروریستی بود.

هر چند در بیانیه های گروهک رجوی گفته شد که قرارگاه های نظامی و سازمان های امنیتی ایران به شدت تخریب شده اند و افراد زیادی نیز در این رابطه کشته شدند! اما این اقدام نشان داد که دیگر گروهک رجوی توان عرض اندام تروریستی را هم از دست داده است.

دوشنبه اول شهریور ۷۷ تیم تروریستی منافقین سید اسدالله لاجوردی، رئیس سابق سازمان زندان های کشور و دادستان اسبق دادگاه های انقلاب اسلامی تهران را در حالی که در آن زمان هیچ سمت سیاسی و اجرایی نداشت در حجره خود در بازار تهران ترور کردند!

بر خلاف گمان های رجوی، این اقدام سازمان واکنش گروه های سیاسی خارج کشور را نیز در بر داشت. مخالفین جمهوری اسلامی ترور شهید لاجوردی را نه یک ترور سیاسی بلکه انتقام گیری نامیدند.

شهید صیاد شیرازی هدف بعدی سازمان بود؛ امیر سرلشکر صیاد شیرازی فرمانده عملیات مرصاد که شکست جبران ناپذیری به منافقین در این عملیات وارد کرده بود، نه تنها هدف کینه سازمان قرار گرفت، بلکه این ترور به دستور فرماندهان نظامی رژیم بعث انجام شد!

دلاوری های شهید صیاد آنچنان ضرباتی به ارتش عراق در جنگ وارد کرده بود که صدام در واکنش به خبر این ترور گفت: ای کاش این کار را در سالهای ابتدایی جنگ انجام می دادید!

### فرقه منافقین علیه ملت عراق

حضور سازمان در عراق نه تنها به دلیل مبارزه با جمهوری اسلامی بود، بلکه آنها تبدیل به ارتش خصوصی صدام و گوش به فرمان دیکتاتور عراق شده بودند.

در سال ۱۹۹۱ و در جریان جنگ خلیج فارس، صدام که با شکست روبه رو شده بود به ناچار همه نیروهای نظامی خود را به سمت مرز کویت گسیل کرد، در این هنگام کردهای عراق که سالها تحت سرکوب صدام زندگی کرده بودند، فرصت را غنیمت شمرده و با استفاده از ضعف نظامی رژیم بعث کنترل مناطق کردنشین را به دست گرفتند.

خیلی زود قیام کردهای عراقی به اشغال شهرهای بزرگ و اصلی موصل و سلیمانیه رسید، مرحله بعد شهرهای «طوز» «کفری» و «جلولا» بود، بعد از آن قرار بود از سه راهی سلیمان‌بیگ به سمت شهرهای خالص و در نهایت بغداد حرکت کنند؛ اتفاقی که با توجه به درگیری ارتش عراق در مرز کویت، به احتمال زیاد به سقوط دیکتاتور عراق می‌انجامید.

این وضعیت فرصت مناسبی برای رجوی بود که خدمتی مهم برای صدام انجام دهد، وی با استفاده از تجهیزات مدرنی که پیش از آن از رژیم بعث تحویل گرفته بود با تمام توان به مقابله با کردهای عراق رفت. وی که احتمال می‌داد نتواند همه اعضایش را برای کشتار ملت عراق توجیه کند، به نیروهایش گفت که به جنگ نیروهای سپاه ایران می‌رویم که برای حفظ هویت خود با لباس‌های کردی وارد عراق شده‌اند!

در حالی که کردها برای جلوگیری از جنگ در دو جبهه، قصد درگیری با نیروهای رجوی را نداشتند و تلاش می‌کردند با اعضای سازمان مذاکره کنند، نیروهای سازمان با تانک و نفربر وارد شهر کفری شده و از زن، کودک، پیر و جوان را هدف گلوله قرار دادند. افراد رجوی حتی دستور داشتند که زنده و مرده را در زیر شنی تانک‌ها له کنند. این اقدام سازمان برای بستن راه کردها باعث شد که نیروهای صدام از جبهه جنوب فرا برسند و با استفاده از هلیکوپترهای توپدار و توپخانه کردهای عراق را سرکوب کنند. در طول تاریخ حضور منافقین در خاک عراق بارها و بارها اتفاق افتاد که این سازمان در جهت منافع صدام و علیه ملت عراق دست به جنایت زده است. آمار غیر رسمی از ترور ۲۵ هزار نفر از مردم مسلمان این کشور توسط اعضای منافقین خبر می‌دهد. همه این خدمات منافقین منجر به اهدای تجهیزات و امکاناتی از سوی صدام می‌شد که پادگان معروف اشرف فقط نمونه کوچکی از آنهاست.

اشرف؛ تنها پادگانی در دنیا که سیاحتی رو به داخل دارد؛ اما این شیوه سیاحتی که مخصوص زندان‌هاست، تنها دلیلی نیست که جدانشدگان از این فرقه، یا به عبارت بهتر کسانی که موفق به فرار از این تشکیلات مخوف می‌شوند، نام این مکان را زندان اشرف گذاشته‌اند!

اطاعت طلبی محض از اعضا، روی دیگر سکه قدرت‌طلبی‌های این سازمان بود که باعث شد، تا یک تشکیلات سیاسی به یک شبکه مخوف تروریستی با گرایش‌های فرقه‌ای تبدیل شود.

سازمان می‌خواست اعضایش فقط به مسعود و مریم فکر کنند؛ یکی از فرماندهان این تشکیلات به اعضا گفته بود که همگی باید با سر مسعود و پای مریم راه بروند! برای ایجاد چنین فضایی سازمان ابتدا نیاز داشت شرایطی به دور از جامعه یا به عبارت دیگر زندانی‌ایزوله برای نیروها ایجاد نماید؛ فضایی بدون دسترسی به روزنامه، رادیو، تلویزیون، اینترنت، تلفن و هر وسیله ارتباطی دیگر! فقط در چنین فضایی می‌شد بر ذهن نیروها کنترل داشت.

رجوی حتی نمی‌خواست فرصت فکر کردن و صحبت کردن را به اعضایش بدهد، به همین خاطر نیروها را با اشتغالات سخت از صبح‌گاه و رژه و تمرین گرفته تا تمیز کردن تانک و آسایشگاه و ده‌ها کار اجباری دیگر مشغول می‌کرد. برنامه‌ای چنان فشرده که حتی فرصت فکر کردن به نیروها را نمی‌دهد!

عملیات جاری و غسل هفتگی از دیگر برنامه‌های طاقت‌فرسا و ضد انسانی فرقه رجوی برای نیروها بود، اعضا موظف بودند، بصورت ماهانه، هفتگی و روزانه همه افکار خود را که با سیاست‌های سازمان در تضاد بوده یا افکاری را که حتی لحظه‌ای بوی شک و تردید نسبت به رجوی و سازمانش دارد را بر روی کاغذ مکتوب کنند و در جمع بخوانند؛ اتفاقی که با فحاشی و سرزنش دیگر اعضا همراه بود! رجوی جلسات تفتیش ذهنی را به گونه‌ای چیده بود که تقریباً کسی نمی‌توانست هیچ افکار پنهانی با خود داشته باشد؛ تعدد جلسات سازمان که همگی با هدف کنترل ذهن افراد صورت می‌گرفت، باعث این مهم شده بود.

غسل هفتگی، عملیات جاری، نشست حوض و حتی زمانی که رجوی احساس کرد، مخالفت‌ها با او و تشکیلاتش کم‌کم دارد گسترش می‌یابد، همه اعضایش را مجبور به شرکت در یک سلسله نشست‌هایی کرد که «طعمه» نامیده شد؛ تفتیش عقایدی طاقت‌فرسا که ۴ ماه طول کشید!

مناسبات درون فرقه‌ای سازمان، رجوی را تا بدانجا بر ذهن و فکر نیروها مسلط کرد که هر یک از اعضای سازمان را می‌شود عضوی مسخ شده به حساب آورد که هر آن و به اراده سران فرقه حاضر است جان خود را مصرف نماید!

خود سوزی هفت عضو سازمان در خیابان‌های فرانسه در واکنش به دستگیری مریم رجوی که به جرم پولشویی توسط پلیس فرانسه صورت گرفته بود، نمونه‌ای اسفناک از کنترل سازمان بر نیروها محسوب می‌شد.

نیروهایی که حتی برخی به اختیار خود وارد سازمان نشده بودند! عضوگیری‌های سازمان در کشورهای همسایه ایران همچون دبی و ترکیه و از بین کسانی که به قصد کار راه اروپا را در پیش گرفته بودند، مصداق قاچاق انسان بود! سرپل‌های سازمان در این کشورها وظیفه داشتند مسافران سرگردان را با وعده زندگی و کار در اروپا ابتدا به عراق و از آنجا به راهی بی‌بازگشت، یعنی پادگان اشرف بکشانند.

برخورد غیرانسانی رجوی با اعضا، خصوصاً آن دسته که به اختیار خود وارد این تشکیلات نشده بودند، شرایط زندگی را به قدری سخت و طاقت‌فرسا می‌کرد که برخی حتی حاضر به خودکشی می‌شدند!

استفاده ابزاری رجوی از زن نیز از دیگر موارد نقض حقوق بشر سازمان در حق اعضایش بود. بعد از شکست در عملیات مرصاد، رجوی که عادت داشت بعد از هر بحران با ایجاد بحرانی دیگر حواس‌ها را به سوی دیگر متوجه کند، بحث طلاق‌های اجباری را پیش کشید و تنها فرصت اعضایش برای آسایش از مناسبات تشکیلات، یعنی خانواده را متلاشی کرد.

اقدامات غیر انسانی سازمان از کودکانی که از خانواده‌ها جدا شدند و برای فروش به خانواده‌های بدون فرزند در اروپا یا به کمپ‌های سازمان برای آموزش‌های تشکیلاتی و تروریستی فرستاده شدند، آغاز شد و به شورایی موسوم به شورای رهبری رسید که همه اعضای آن را زنان سازمان تشکیل می‌دادند. زنانی که همگی به عقد مسعود رجوی درآمدند و به بهانه‌های مختلف و ابداعی خود رجوی از قبیل رقص‌رهایی یا عملیات حوض با هدف سرسپردگی محض به شخص رجوی، موظف به رقص برهنه در برابر مسعود و هم‌خوابگی با وی شدند.

### حمله آمریکا و روند اخراج از عراق

مجاهدین خلق؛ گروهکی که به واسطه اقدامات خشونت‌آمیز و تروریستی‌اش علیه مردم، به منافقین معروف شد. ده‌ها هزار عملیات تروریستی و شهدای ترور بخشی از سوابق این گروه را تشکیل می‌دهد.

اما شهدای ترور، تنها قربانیان این فرقه نیستند، بخشی دیگری از قربانیان گروهک منافقین را اعضایش تشکیل می‌دهند. برخی از اعضای این گروه، نه به اختیار خود، بلکه با طرفندهای عوامل این سازمان و دلالتان انسان به پادگان اشرف وارد شدند!

در دهه ۷۰ و درست بعد از پایان جنگ ایران و عراق، سازمان با بحران شدید نیرو روبه‌رو شد، از یک سو شکست وعده‌های رجوی کم‌کم صدای اعتراض و فضای ناامیدی را میان نیروها شکل می‌داد و از سوی دیگر کمیت نفرت سازمان تبدیل به یکی از معیارهای دریافت پول و امکانات از صدام شده بود!

عدم اقبال برای پیوستن به این گروهک باعث شد که به دستور رجوی عوامل سازمان به سراغ دلالتان انسان بروند. قاچاقچیان انسان در ازای دریافت مبالغی ماموریت داشتند مسافران جویای کار در اروپا که در کشورهای همسایه ایران از قبیل ترکیه، دبی، پاکستان و افغانستان سرگردان بودند را شناسایی کرده و با وعده کار و زندگی در کشورهای اروپایی به پادگان اشرف بکشاند؛ مسیری بی بازگشت؛ این افراد دیگر حتی امکان ملاقات خانواده خود را نیز پیدا نمی‌کردند!

به دام افتادن برخی از این اعضا، بدون برنامه قبلی و حتی بدون اینکه بدانند در چنگال چه تشکیلاتی گرفتار شده‌اند و همچنین عدم دسترسی به وسایل ارتباطی در پادگان اشرف، باعث شده بود که برخی از خانواده‌ها تا سالها از مکان فرزند خود اطلاع نداشته باشند! برخی از اعضا که بعدها موفق به فرار شدند یا دستگیر شدگان این تشکیلات، کم‌کم خانواده‌ها را از وجود این پادگان و اسارت فرزندانشان مطلع کردند.

خیلی زود پدر و مادرهایی که سالها حتی از زنده یا مرده بودن فرزندانشان اطلاع نداشتند، خواستار دیدار با فرزندان اسیر خود در پادگان اشرف شدند؛ فرزندان که هرچند وحشت ابراز نداشتند، اما مترصد فرصتی برای فرار بودند!

مسعود رجوی که خیال می‌کرد می‌تواند با ایجاد امکان ملاقات‌های کوتاه و کنترل شده پاسخ منتقدانش را که او را به نقض حقوق اعضایش متهم می‌کردند، بدهد، ترتیبی داد در فضایی به شدت تحت کنترل و با حضور اعضایش فقط چند ملاقات کوتاه صورت بگیرد!

این ملاقات‌ها که دیگر هیچ‌گاه تکرار نشد، به رجوی و سازمان ثابت کرد که اکثر نیروهاش به اختیار خود در این تشکیلات نمانده‌اند! با اطلاع تدریجی خانواده‌های اسیران این فرقه در خصوص اسارت فرزندانشان در اردوگاه اشرف سیل پیام‌ها و درخواستها برای دیدار با فرزندان سرازیر شد، درخواست‌هایی که از دولت عراق و سازمان‌های حقوق بشری درخواست ملاقات داشتند.

پدر و مادران پیری که برای یک لحظه دیدن فرزندانشان حالا به عراق سفر می‌کردند و مقابل درب این پادگان فرزندانشان را صدا می‌زدند. فریادهایی پر از عاطفه و مهر که بی توجه به مناسبات سیاسی، فقط خواستار یک لحظه دیدار با عزیزانشان بودند. نرگس بهشتی یکی از برادرانش را در پادگان اشرف از دست داده و به امید دیدار دیگر برادرش خود را به عراق رسانه است. او یکی از دهها خانواده ایست که بی توجه به گرایشات سیاسی برای دیدار برادرش بارها و بارها از سازمان‌های حقوق بشری درخواست کمک کرده است. اما هیچ‌گاه فریادهای این زن در مقابل اسارت‌گاه اشرف، با واکنش مدعیان حقوق بشر مواجه نشده است.

حمله آمریکا در مارس ۲۰۰۳ به عراق و به بهانه مبارزه با تروریسم، این کشور را درگیر ناآرامی و جنگ‌های داخلی کرد؛ درگیری‌هایی که هرچند حاصل فعالیت گروه‌های تروریستی و افراطی بود، اما به نوعی می‌توانست بهانه‌ای برای تداوم حضور ارتش آمریکا و نظامیان ناتو در این کشور باشد.

از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ که آمریکا مجبور به ترک خاک عراق شد، این کشور عملاً به مامن گروه‌های تروریستی تبدیل شده بود. القاعده، گروه‌های تندروی تکفیری، گروه‌های کومونیست و بالاخره سازمان مجاهدین خلق.

با خروج نظامیان آمریکایی از عراق، اولویت این کشور برای تامین امنیت، خروج سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی‌ای بود که به پشتوانه حضور آمریکایی‌ها، رسماً به فعالیت در عراق مشغول بودند.

با روی کار آمدن دولت قانونی و مردمی نوری المالکی در عراق، پیش از همه تروریست‌ها بودند که حکم اخراج از عراق را دریافت کردند.

پادگان اشرف و اعضای سازمان منافقین به حکم نخست وزیر و خواست ملت عراق، باید خاک این کشور را ترک می‌کردند و به غضب ۲۵ ساله پادگان اشرف پایان می‌دادند.

سران این سازمان تروریستی که پیش از این همکاری با نظامیان آمریکایی در عراق و شرکت در عملیات‌های تروریستی با هدایت آمریکایی‌ها در عراق را تجربه کرده بودند، بار دیگر دست به دامان آمریکایی‌ها شدند تا در برابر خواست قانونی دولت و ملت عراق بایستند.

سازمانی که در حدود چهار دهه قبل با شعار مبارزه با امپریالیسم تاسیس شده بود و در سالهای نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی ایران دست به ترور مستشاران آمریکایی در ایران می‌زد، حالا به دامان همان امپریالیسم پناه برده بود.

صرف میلیون‌ها دلار پول نفت عراق که در زمان صدام به این گروه هدیه داده شده بود، برای برگزاری مراسمات این گروهک در اروپا با حضور سخنرانان اجاره‌ای که اغلب سیاستمداران بازنشسته اروپایی و آمریکایی بودند، فقط بخشی از تلاش‌های رجوی برای باقی ماندن در عراق بود؛ پارلمان‌ترها و سیاستمدانی که بابت ۱۰ دقیقه سخنرانی حدود ۲۰ هزار دلار دریافت می‌کردند تا از حضور منافقین در عراق دفاع کنند.

آمریکایی‌ها که قبلاً تجربه استفاده از سازمان رجوی در عراق را داشتند و این گروه را برای اهداف تروریستی خود در منطقه مناسب می‌دیدند، شروع به حمایت از فرقه رجوی کردند؛ خروج سازمان مجاهدین خلق بعد از نزدیک به ۱۳ سال از فهرست سازمان‌های تروریستی وزارت امور خارجه آمریکا، فقط بخشی از امتیازاتی بود که آمریکا به سازمان داد.

رجوی که به خوبی می‌دانست از راه‌های قانونی نمی‌تواند بر ماندن در پادگان اشرف پافشاری کند، مانند همیشه دست به فریب افکار عمومی زد.

۱۹ فروردین ۱۳۹۰ اعضای سازمان ماموریت گرفتند تا با نیروهای عراقی مسقر در مقابل پادگان اشرف درگیر شوند، هدف رجوی از این درگیری یک خونریزی تمام عیار بود تا بعداً بتواند با هیاهوی تبلیغاتی، از آن برای مظلوم‌نمایی استفاده کند.

بیش از ۳۰ نفر کشته در این درگیری بوجود آمد که بعداً و به گفته جدا شده‌های این گروهک، معلوم شد که تعداد زیادی از آنها با گلوله‌های خود سازمان و از پشت سر کشته شدند!

سرانجام هشت ماه بعد، با امضای توافق‌نامه میان دولت عراق و سازمان ملل، دولت عراق موافقت کرد بستن پادگان اشرف را به تاخیر بیاورد، اما اعضای سازمان باید پادگان اشرف را تخلیه می‌کردند و به مکانی موقت به نام کمپ لیبرتی منتقل می‌شدند تا در آنجا مراحل ثبت‌نام برای پذیرش پناهندگی را در حضور نمایندگان سازمان ملل طی کنند.

شاید رجوی که پیوسته شعار می‌داد: اگر کوهها از جا بجنبند، اشرف خواهد ایستاد، هیچ‌گاه تصورش را هم نمی‌کرد که اعضای سازمانش روزی با این خفت و خواری مجبور به ترک پادگان اشرف شوند!

کش و قوس‌های فراوان منافقین برای ماندن در عراق باعث شد، تخلیه اشرف به مسیر کمپ لیبرتی در حاشیه شهر بغداد ختم شود. این کمپ که قبلاً محل استقرار تعدادی از نیروهای آمریکایی بوده است، قرار بود میزبانی موقت برای منافقین باشد، تا با پذیرش پرونده پناهندگی سرانجام به کشوری ثالث منتقل شوند.

در این میان هم لابی‌های منافقین در اروپا و هم برخی شبکه‌های نفوذ نفاق در داخل عراق همه سعی‌اش را برای کارشکنی در روند انتقال به کشور ثالث به کار بست، زیرا سرکردگان این گروهک به خوبی می‌دانستند، ترک عراق و پراکندگی نیروها مساوی با ریزش قریب به اتفاق آنها و فروپاشی سازمان خواهد بود.

در این میان رایزنی‌های عوامل نفاق بالاخره موفق شدند تا کمپ تیرانا در کشور آلبانی را برای اسکان متمرکز منافقین به سازمان ملل بقبولانند و انتقال اعضای سازمان به آلبانی نیز گروه‌گروه و با تاخیر بسیار انجام گرفت.

سرانجام در سال ۱۳۹۵ همه نیروهای سازمان از عراق اخراج شدند و در کمپ تیرانا در کشور آلبانی مستقر گردیدند. هرچند منافقین در این محل نیز همه تلاش‌های خود را برای حفظ ساختار فرقه‌ای گروه، انجام مناسبات درون فرقه‌ای و کنترل‌های درونی به کار بسته‌اند، اما آنچه در عمل اتفاق افتاده است، امکان اعمال فشارها و محدودیت‌ها به اعضا، مشابه آنچه در عراق بر نیروهای وارد می‌شد، وجود ندارد و در نهایت مشاهده می‌کنیم که هر از چندگاهی چند نفر از نیروهای سازمان از این تشکیلات فرار می‌کنند.

آنچه امروز از این تشکیلات باقی مانده عده‌ای نیروی سالخورده و ازکار افتاده است که فقط از سر ناچاری در این سازمان باقی مانده‌اند. جایگاه منافقین را نیز که زمانی قصد داشت خود را به عنوان آلترناتیو نظام حاکم بر ایران به غرب معرفی کند، می‌توان به عنوان گروهی شکست خورده و منغور (حتی در میان ضد انقلاب) ارزیابی کرد که فقط در صورت به کارگیری به جهت مزدوری و فعالیت علیه ایران توسط سرویس‌های اطلاعاتی دشمن، می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

با این حال منافقین باز هم به دلیل سابقه سال‌ها کار تشکیلاتی، جاسوسی، ترور و... تقریباً در میان اپوزسیون ایران کارآمدترین گروه برای اقدام علیه نظام ایران شناخته می‌شوند و باز هم استفاده از ظرفیت این گروه در میان سرویس‌های غربی علیه ایران صورت می‌گیرد. بزنگاه‌های مختلف سیاسی از قبیل وقایع سال ۸۸ را می‌توان به عنوان شاهدی بر این ادعا دانست.